فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc395438464)

[بررسی برداشت دو قرائت متفاوت از عبارت «لِیضلّ» در آیه و ثمره آیه 4](#_Toc395438465)

[مختار و قرائت استاد از عبارت «لِیضلّ» 4](#_Toc395438466)

[بررسی دامنه عبارت «سبیل‌الله» در آیه، از حیث إطلاق و تقیید 4](#_Toc395438467)

[کاوش در دو مفهوم برداشتی از عبارت «بغیر‌علم» و ثمره آن 5](#_Toc395438468)

[الف: معنای اول 5](#_Toc395438469)

[ب: معنای دوم 6](#_Toc395438470)

[مختار استاد 6](#_Toc395438471)

[دو احتمال درباره عطف عبارت «**وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**» 6](#_Toc395438472)

[«واو» در عبارت **«یُضلَّ» و «یَتَّخِذَها هُزُوا»**، به‌ معنای جمع است یا تفریق؟ 7](#_Toc395438473)

[مختار استاد 7](#_Toc395438474)

[نکته 8](#_Toc395438475)

[مرجع ضمیر عبارت «یَتَّخذها» چیست؟ 9](#_Toc395438476)

بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

 بحث در چهارمین استدلال قرآنی بود که آیه‌ی شریفه ششم سوره‌ی لقمان می‌فرمود : **وَ مِنَ النَّاسِ** **مَن يَشْترَِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيرِْ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُوْلَئكَ لهَُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**(لقمان،6 )، با توجه به روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است، استدلال شده بود که مقصود از لهو‌الحدیث مذکور در آیه، غنا است. نکاتی را پیرامون این آیه ذکر کردیم و حاصل آن نکات، این شد که در آیه، لهوالحدیث بما هُوَ هُوَ موضوع نیست و نتیجه بحث، این می‌شد که لهوالحدیث بما هوَ هوَ موضوع حکم حرمت نیست؛ یعنی **أُوْلَئكَ لهَُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ** که در این‌جا آمده است؛ برای کسی نیست که مرتکب لهوالحدیثی می‌شود؛ بلکه مراد، لهوالحدیثی است که به منظور اضلال به‌کار گرفته می‌شود و در جهت اضلال و گمراه ساختن دیگران استفاده می‌شود، این موضوع است و این نتیجه را همان شأن نزول آیه تأیید می‌کند. تأیید این مطلب، کلام مفسّرین و روایات نقل شده و همین‌طور مطالب تاریخی موجود است که نضربن حارث که تاجری بود و به ایران رفت و آمد داشت، اسطوره‌ها و داستان‌های ایرانیان را از طریق کتاب و...، به جزیره‌العرب منتقل می‌کرد و مردم را دور خود جمع می‌کرد؛ برای این‌که آن‌ها گرد پیامبر جمع نشوند و گاهی هم می‌گفت که فلان قصه‌ای که در قرآن آمده یا پیغمبر می‌گوید، کامل‌ترش این‌جا است و به‌هدف این‌که آن‌ها را از اطراف پیامبر متفرق کند، آن مطالب را نقل می‌کرد. این شأن نزول هم مؤیّد کلام ما است؛ برای این‌که صرف این‌که کسی داستان و رمان و قصه یاد بگیرد و بخواند، مسلماً حرام نیست و از آن له‌وهایی نیست که حرام باشد پس، این هم نشان می‌دهد که آن استنباط و استظهار ما از آیه‌ی شریفه، استظهار درستی است؛ به‌این بیان که لهوالحدیث، موضوعیت مطلقه ندارد؛ بلکه آن‌چه که موضوعیت دارد، همان یُضلَّ عَن‌ سبیلِ‌الله است. آن اضلال است که موضوعیت دارد. البته در این‌جا، لهو‌الحدیث ممکن است جزو آن موضوع باشد؛ اما این که تمام موضوع باشد، به‌نظر می‌آید که این‌طور نیست و لا یَبعُد که بگوییم اصلاً در این‌جا لهوالحدیث، موضوعیتی ندارد و این فقط به‌عنوان، مصداقی از آن اضلال است. درواقع، این‌طور می‌شود که لهوالحدیث دو حالت دارد. گاهی، در حالت طبیعیِ خودش است که غرض اضلالی در او نیست که این طبق قواعد، حکم مطلقی ندارد. بعضی از اقسام لهوالحدیث حرام است. بعضی از اقسامش مکروه است و حکم اولیه‌اش، چیزی است که در این‌جا مقصود نیست. آن‌چه که این‌جا مقصود است در واقع، عروض و طروِّ یک عنوان ثانوی بر لهوالحدیث است که این مقصود است. عروض و طروّ عنوان اضلال، بر لهوالحدیث موجب شده است که در این‌جا **أُوْلَئكَ لهَُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ** بشود و الّا لهوالحدیث، بما هُوَ هُوَ امرش متفاوت است و اقسامی از آن حرام است و اقسامی از آن مکروه می‌باشد. این نتیجه‌ی آن نکاتی بود که تا به‌حال عرض کردیم و طبق قواعد هم هست؛ برای این‌که حرمت اضلال از چیزهای بسیار واضحی است که هم آیات دیگر به آن اشاره دارد و هم روایات به آن دلالت می‌کند و اگر عارض بر هر فعلی شود، آن را حرام می‌کند؛ حتی فعل مباح یا فعل حرام یا فعل مکروه یا حتی فعل راجح و مستحب و واجب هم اگر مصداق اضلال شود، آن‌هم همین‌طور است. ممکن است گاهی شخصی مطلب درستی از کتب عرفانی یا فلسفی نقل کند؛ اما همان‌که مطلب درستی است، به‌دلیل این‌که ظرفیت موجود نیست یا دلیل خاص ثانوی دیگر، موجب اضلال دیگران شود. در خود قرآن کریم از مصادیق حرام هم آمده است. مانند: وَمِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِینَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلّهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعَذَابِ،( بقره، 165) که کسی‌که للهِ أندادا را اتخاذ می‌کند لِیُضلَّ عَن سبیلِ الله که در آن‌جا یک چیز حرام است؛ یعنی اگر لِیُضِلَّ هم نبود، خود آن حرام بود. یک‌جا مثل لهوالحدیث است که این گاهی حرام و گاهی مکروه است منتهی، در این‌جا، عنوان اضلال بر آن عارض گشته و حرام شده است. گاهی هم هست که حتی ممکن است امر مباح یا راجح باشد؛ ولی چون مصداق اضلال شده است، حرام می‌شود. پس این آیه مثل بعضی آیات دیگر که در آن‌ها هم همین تعبیر لِیُضلَّ آمده است، ترکیز آیه بر همان عنوان اضلال است و لهوالحدیث، دخالت و موضوعیت مستقله ای ندارد و یَشهدُ علی ذلک همان شأن نزول، با همان توضیحی که داده شد.

 می‌گوییم که اضلال، یکی از عناوین محرّمه است منتهی، از قواعد عامه است؛ یعنی از عناوین خاص یک فعلی نیست و عنوان انتزاعی عام است و لذا حرمت اضلال از قواعد فقهیه می‌شود. اضلال عارض بر عناوینی می‌شود که می‌تواند احکام خمسه داشته باشد. لهو یا حرام است و یا مکروه است. چیزی که می‌خواهیم در این‌جا عرض کنیم، این است که در این‌جا، لهوالحدیث موضوعیت مستقله‌ای ندارد و موضوعیت، مال اضلال است. این ظاهر آیه است و این عنوان ثانوی عارضه‌ی بر لهو‌الحدیث است. لهو‌الحدیثی که گاهی حرام و گاهی مکروه است. اگر مصداق اضلال شود، یک حرام مؤکدی می‌شود که اولئکَ لَهُم عذابٌ مُهین. این آیه این را می‌گوید. پس ترکیز آیه بر اضلال و حرمت اضلال است. گفتیم که اضلال عنوان عامی است که عارض می‌شود بر افعالی که می‌تواند عنوان اولی یکی از احکام خمسه را داشته باشد؛ یعنی ممکن است یک فعل حرامی که ذاتاً حرام است، در مقام اضلال به کار گرفته شود. فعل مکروهی وسیله‌ی اضلال شود که در آن صورت مکروه، حرام می‌شود. فعل مباحی وسیله‌ی اضلال شود، حرام می‌شود. گاهی از فعل مستحب یا واجبی هم ممکن است استفاده‌ی سوء شود برای این‌که کسانی را گمراه کنند. مثلاً یک آیه قرآن می‌خواند؛ ولی همان آیه‌ی قرآن را در جایی می‌خواند که طرف را جبری می‌کند که در‌این‌جا، از آیه، استفاده‌ی ابزاری برای اضلال شده است. وقتی عنوان ثانوی می‌آید، غالب بر عنوان اولی می‌شود. اگر حکم اولی هماهنگ با این باشد مثل حرمت، تأکّد می شود؛ ولی سایر آن عناوینی که هماهنگ نیست، آن‌ها حالت غیر فعلی پیدا می‌کند.

# بررسی برداشت دو قرائت متفاوت از عبارت «لِیضلّ» در آیه و ثمره آیه

 نکته‌ی بعدی( نهم) این است که از لِیُضلّ دو قرائت برداشت شده است. بعضی قرائت کرده‌اند: لِیَضِلَّ و بعضی لِیُضِلَّ خوانده‌اند. بعضی لِیَضلّ قرائت کرده‌اند؛ یعنی یشتری لهوَ الحدیث، برای این‌که خودش گمراه شود.

## مختار و قرائت استاد از عبارت «لِیضلّ»

 ولی قرائت مشهور، همان لِیُضلَّ است و ظاهرش این است که همان قرائت لیُضلّ درست است. هم به‌خاطر شهرت بسیار وسیع آن و هم به‌خاطر ظهور خود آیه. لِیَضلّ خیلی به مفهوم آیه نمی‌آید و بیشتر به ذهن می‌آید که لِیُضلّ است؛ به‌خصوص که در جاهای دیگر، نظیر این را در قرآن داریم و لذا گرچه دو قرائت برای این ذکر شده است که یکی یَضِلَّ و دیگری یُضلّ است؛ اما اشتهار یُضلّ و ظهور آیه که انسان می‌تواند بفهمد، این‌ها، اقتضا می‌کند که یُضلّ باشد و جهت مهمش این است که در این جا شأن نزول داریم. پس هم اشتهار قرائت یُضلّ و هم شأن نزول و هم این‌که با قطع نظر از این‌ها، وقتی کسی ظاهر آیه را کسی بخواند، می‌بیند که با لِیُضلّ سازگارتر است. البته حکم هم تأثیر دارد؛ از جمله این‌که اگر لِیَضلَّ باشد، آن‌وقت، لام عاقبت بیشتر جور است.

# بررسی دامنه عبارت «سبیل‌الله» در آیه، از حیث إطلاق و تقیید

 نکته‌ی بعدی( دهم) در آیه‌ی شریفه، لِیُضلَّ عن سبیلِ‌الله است. به‌نظر می‌آید که این سبیلِ‌الله اطلاق دارد. اگرچه ابتدا، مسائل اعتقادی در ذهن انسباق پیدا می‌کند؛ اما ظاهرش این است که اطلاق دارد و مسائل دیگر را هم شامل می‌شود. گاهی است که لِیُضلَّ عن سبیلِ‌الله، همان شأن نزول آیه است و در واقع، با خواندن این اساطیر و قصص، اعتقاد افراد را خراب می‌کند؛ یعنی گمراهشان می‌کند که اعتقاد درستی پیدا نکنند؛ ولی اطلاق سبیلِ الله، شامل احکام، اخلاقیات و مسائلی از این قبیل هم می‌شود. بنابراین، مصداق سبیلِ الله در آیه، همان سبیل‌الله اعتقادی است که همان اعتقاد به خدا و پیغمبر و قرآن و امثال این‌ها باشد که شأن نزول هم بر همین منطبق است؛ اما شاید وجهی نباشد که ما به سبیل‌الله اعتقادی، تخصیص بزنیم؛ سبیل الله، اخلاق دینی یا احکام و شرایع عملی هم هست. اگر کسی لهوالحدیث را به‌کار بگیرد؛ برای این‌که افرادی را مبتلای به فساد کند، ظاهرش اطلاق است؛ چون سبیل‌الله مسیری است که انسان را به خدا می‌رساند یا خدا آن راه را برای سعادت انسان تعیین کرده است. این سبیلی که در این‌جا، منتصب به خدا شده است، از حیث این است که خداوند آن را برای سعادت انسان تعیین کرده است. این ظاهرش این است که اطلاق دارد. سبیل‌الله، مراتب و تشکیک دارد. یُضلَّ عن سبیل‌الله، برای کسی که عقاید افراد را فاسد و منحرف می‌کند، خیلی مصداق بارز است و قطعاً عذابش مشدد است؛ اما کسی هم که این فرد را مبتلای به انحرافات جنسی می‌کند این هم أضلَّ عن سبیل‌الله است. سبیل‌الله، همین راهی است که در شرع مقرر شده است.

 نکته‌ای که در این‌جا است، این است که این سبیل‌الله، شامل واجبات و محرمات می‌شود و احتمالاً شامل مستحبات و مکروهات نمی‌شود؛ چون لحن اولئکَ لهُم عذابُ مُّهین، مناسبات حکم موضوعش اقتضا می‌کند که اطلاق نداشته باشد؛ ولو این‌که نوافل و مستحبات یا ترک مکروهات هم، سبیل‌الله است و خدا تعیین کرده است و بسیار مهم است؛ اما در عین حال، به‌خاطر مناسبات حکم موضوع، ذهن اصلاً به سمت این‌که شامل مستحبات و مکروهات شود، نمی‌رود و در نتیجه، این اضلال عن‌الواجبات و المحرمات است. سواءٌ کانَ اعتقادیاً أو اخلاقیاً أو عملیاً؛ اما آن‌چه که مکروهات و مستحبات است، شامل آن‌ها( لیضل) نمی‌شود. ترک مکروه و حرام سبیل الله است. اگر کاری کند که مرتکب حرام شود، این خروج از صراط و سبیل الله است. یا کاری کند که واجب را ترک کند که در این‌جا هم از صراط و سبیل خدا او را بیرون برده است. این هم یک مطلب است که از حیث عقیده و اخلاق و عمل، شمول دارد؛ ولی از حیث مستحبات و مکروهات شمول ندارد. لذا همین لهوهایی که ممکن است حرام نباشد و مکروه باشد، اگر به‌کار گرفته شود؛ نه به آن شکلی که در شأن نزول آیه است و برای این که عقاید کسی را خراب کند؛ بلکه به‌کار گیرد برای این که آرام آرام او را به سمت یک فساد جنسی یا انحرافات عملی و اخلاقی ببرد یا این‌که در او بذر حسادت بکارد یا موجب شود که فرد دروغگو شود، این اضلال از راه خداست و نسبت به واجبات و محرمات شمول دارد.

# کاوش در دو مفهوم برداشتی از عبارت «بغیر‌علم» و ثمره آن

## الف: معنای اول

 مطلب بعدی، جمله‌ی شریفه‌ی بغیر‌علم است. لِیُضلَّ عن سبیلِ الله بغیر‌علمٍ، این بغیر‌علم، دو معنا دارد که در این‌جا، یکی از آن‌ها مراد است. یک معنا این است که مقصود علم متعارف و معمولی باشد.

## ب: معنای دوم

 معنای دوم علم، به‌معنای حکمت، در مقابل سفاهت و جهالت به آن معنای خاص که عرض می‌کنیم که نه این‌که این تصور و تصدیق در ذهن شخص نیست؛ بلکه به‌معنای این که آن تدّبر لازم و آن دور‌اندیشی و حکمت لازم در او نیست.

## مختار استاد

 در این‌جا، ظاهرش همین احتمال دوم است؛ یعنی این شخصی که اضلال می‌کند؛ یعنی بدون تدّبر در عاقبت است و بدون حکمت لازم است و الّا، همین الان هم توجه دارد که گمراه می‌کند؛ یعنی تکلیف بر او منجز است منتهی، تدبّر لازم را ندارد و بیشتر عقل و حکمت مقصود است نه علم به‌معنای منطقی قضیه که تصدیقات حاضره‌ی در ذهن باشد. شاهدش هم در خود قرآن است که بغیر‌علم، راجع به شیطان و کسانی است که معلوم است مکلف بودند و قرآن به آن‌ها وعده‌ی عذاب می‌دهد؛ ولی در عین‌حال می‌گوید بغیر‌علم. در این بغیر‌علم‌ها، معنای اول مراد نیست و شاهدش این است که بغیر‌علم، بر کسانی منطبق شده است که قطعا،ً تکلیف برایشان منجّز بوده است؛ یعنی در اعلی‌درجه، حکم خدا را می‌دانند و با علم و آگاهی تمرّد می‌کنند و خدا آن‌ها را توبیخ می‌کند و در عین حال، برای آن‌ها می‌گوید بغیر‌علم و در واقع، این تعبیر مثل اصطلاح اولوالألباب است. این‌که می‌گوید، این قرآن برای اولوالالباب مفید است یا کسانی که این‌کار را نکردند کالأنعام هستند یا صمٌ بکمٌ عمیٌ هستند، به‌این معنا نیست که آن‌ها، علم لازم برای تکلیف را ندارند؛ بلکه به‌معنای آن است که نوعی قساوت قلوب پیدا کرده‌اند که نمی‌توانند در عمق آن تدّبر کنند. بغیر‌علم در آیه، هم می‌تواند به یُضلّ تعلق بگیرد و هم می‌تواند به یَشتری تعلق بگیرد. تعبیر درست و خوب بغیر‌علم در فارسی، نابخردانه است؛ یعنی آدم عاقل است و مجنون نیست و علم به موضوع و حکم دارد؛ ولی تمرد می‌کند که این کار نابخردانه است و کار سفیهانه‌ای است.

# دو احتمال درباره عطف عبارت «**وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**»

 نکته‌ی بعدی در آیه‌ی شریفه، این است که در **لِیُضلَّ عن سبیلِ الله بغیرعلم وَ یَتَّخِذَها هُزُوا** ، یک عطفی هم بر یُضلَّ شده است. مفسرین گفته‌اند که در یَتَّخذها، دو احتمال وجود دارد:

الف: «**وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**» عطف بر یَشتری باشد.

ب: : «**وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**» عطف بر یُضلّ است و این احتمال قوی‌تر است.

 معنا این‌طور می‌شود که **لِیُضلَّ عن سبیلِ الله وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**، مرتکب لهو می‌شود برای این‌که گمراه کند و آیات خداوند را مسخره بگیرد؛ یعنی آیات‌الله را استهزا کند.

# «واو» در عبارت **«یُضلَّ» و «یَتَّخِذَها هُزُوا»**، به‌ معنای جمع است یا تفریق؟

 نکته‌ای که در این جا وجود دارد این است که در عبارت **یُضلَّ وَ یَتَّخِذَها هُزُوا**، آیا به‌نحو "جمع" مراد است یا به نحو "أو" مراد است ؟ گاهی کسی را اضلال می‌کند، بدون این‌که مسخره هم بکند؛ گاهی هم ممکن است استهزا کند؛ ولی اضلال نباشد. آیا آیه‌ی شریفه می‌خواهد بگوید که این لهوالحدیثی که در جهت اضلال و استهزاء که علیه ما به‌کار گرفته می‌شود، حرام است؛ یعنی وقتی یُضلّ و یَتّخذها، با هم که باشند مقصود است یا أحدهما کافی است؟ این‌جا؛ ولو این‌که ظاهر "واو" جمع است؛ ولی مناسبات حکم موضوع، اقتضا می‌کند که این‌ها هر کدام، مستقلاً موضوع باشد؛ یعنی یَشتری لهوالحدیث لِیُضلّ، خودش موضوع است یا یَشتری لهوالحدیث لِیَتَّخذها هزوا، تا مسخره کند؛ ولو این‌که اضلال هم نباشد.

## مختار استاد

 ‌وضوح فهم عرفی مساعد با این است که در این‌جا، "واو"ِ جمع نیست که بخواهد بگوید این‌ها با هم موضوع حکمند؛ بلکه این‌ها هر کدام مستقلاً موضوع حکم است و مناسبات حکمِ موضوع داخل آیه و قرائن بیرونی که ما می‌دانیم که اضلال، مستقلاً موضوع حرمت است و استهزا و مسخره گرفتن هم موضوع حرمت است. بنابراین، یَتَّخذُها عطف بر یُضلّ است؛ گرچه در این‌جا، "واو" به کار رفته است و ممکن است کسی بگوید وقتی این دو جمع شوند حرام است؛ اما ظاهرش با مناسبات داخلی آیه و قرائن بیرونی این است که اگر این‌ها جدا هم باشند، مستقلاً موضوع حکمند؛ یعنی قرآن دو حکم را بیان می کند. حکم اول، حکم عملیات اضلال است که هذا حرامٌ و حکم دوم، حکم کار استهزاء نسبت به آیات‌الله است که این هم حرام است و هر اقدامی که در جهت اضلال استهزای آیات‌الله به‌کار گرفته شود، آن حرام می‌‌باشد. ما می‌خواهیم بگوییم که از آیه این‌طور می‌فهمیم که یُضلّ یک موضوعیتی دارد و یَتّخذها هم موضوعیت مستقله‌ای دارد و اگر جدا شوند، همین حکم وجود دارد که "واو" در این‌جا، واو جمع نیست و "واو" تفریق است؛ یعنی دو حکم را بیان می کند.

# نکته

إستهزاء در عبارت لِیَتَّخذها هزواً، أعم از استهزاء لفظی و غیر لفظی است

 ممکن است کسی احتمال دیگری در آیه دهد و بگوید که لِیَتَّخذها هزواً در این‌جا؛ یعنی یَستهزءُ به‌، به‌این معنا که مقصود از مسخره کردن در آیه، مسخره کردن با عنوانِ تمسخر نیست؛ بلکه همین‌که کسی اضلال می‌کند، در واقع؛ یعنی این که آیات خدا را مسخره می‌کند؛ یعنی لِیَتَّخذها هزوا در این‌جا، معنای شبه مجازی و خاصی دارد، نه یَتَّخذها هزوا با شکلی که عرف می‌گوید و استهزا می‌کند. استهزاء با عنوان استهزاء انجام نمی‌دهد؛ اما همین‌که مردم را از امر حق متفرق می‌کند؛ ولو با لسان علمی خیلی سنجیده؛ مانند نوشتن کتابی که سر‌تا‌سر ادب است؛ اما گمراهی را دنبال می‌کند. این نیز نوعی استهزاء می‌تواند باشد. فرض کنید کسی چیزی می‌نویسد که خیلی خیلی قشنگ است؛ ولی در واقع امر، استهزاء است که استهزاء در این‌جا، استهزاء عملی است نه استهزاء قولی. این یک‌نوع استهزاء عمیقی است که لفظ استهزاء می‌تواند بر آن هم اطلاق شود و در واقع این‌طور است که اگر کسی، مطلب بسیار حق و درستی را ابطال کند، در این صورت می‌گویند که او یک حق واضحی را به تمسخر گرفته است. مانند آن‌که استدلالات محکمی بیاورد برای این‌که الان روز نیست که در این صورت می‌گویند، قصدش تمسخر است. ظاهر یَتَّخذها هزوا این است که هر دو را شامل می‌شود. هم آن جایی را که مثلاً پوز خند می‌زند و حال تمسخر نسبت به قرآن یا احادیث یا دین اتخاذ می‌کند و هم آن‌جا که استهزاء عمیق واقعی است؛ یعنی ظواهر استهزایی در آن نیست؛ ولی وقتی کسی درست دقت کند، این تمسخر را متوجه می‌شود. به‌نظر می‌آید که مقصود از لِیَتَّخذها هزوا، تنها تمسخر ظاهری نیست؛ بلکه همین ابطال حق و مقابله‌ی با آن، نوعی یَتَّخذها هزوا است؛ مخصوصاً که در این‌جا، إستَهزَءَ بِها ندارد؛ بلکه می‌گوید یَتَّخذها هزوا که تعبیر خیلی قشنگی است و شاید این تعبیر در قرآن، برای همین آمده است. یَتَّخذها هزوا، طبق این معنا؛ یعنی این‌که این را جدی نگرفته است؛ نه! این‌که مسخره می‌کند. این تعبیر، احتمالاً برای افاده‌ی این معنی است که این نوع مقابله‌ی با حق؛ ولو شکل و لعاب تمسخر در آن نیست؛ اما در عین حال، یَتَّخذها هزوا بر این صادق است‌. اگر این معنای عام را از آیه برداشت نماییم؛ یعنی استهزاء در آیه، هر دو نوع استهزاء ظاهری و عمیق را شامل ‌شود آن‌وقت اضلال، همیشه نوعی یَتَّخذها هزوا خواهد بود. وقتی کسی عقاید کسی را خراب می‌کند؛ یعنی إتَّخَذَ آیاتِ الله و سبیلِ الله هُزُوا. البته مسخره‌گی ظاهری همیشه موجب اضلال نیست و لذا اگر مسخره کردن ظاهری فقط باشد، این از اضلال جدا می‌شود؛ اما مسخره‌گی به معنای واقعی آن، همیشه با اضلال مساوی است؛ یعنی اضلال در آن فرض، نوعی مسخره کردن آیات‌الله است. البته چون در آیه، یَتَّخذها هزوا، مطلق است و هر دو را شامل می‌شود، باید بگوییم عنوانش در یک قسمش از عنوان اضلال قسیم است و در یک قسم دیگر این‌ها بر هم منطبق است.

# مرجع ضمیر عبارت «یَتَّخذها» چیست؟

 در جواب این سؤال که چرا ضمیر یَتَّخذها مؤنث است،

الف: بعضی گفته‌اند به عبارت" آیات" اول سوره برمی‌گردد؛ ولی ظاهرش این است مرجعش، سبیل است منتهی، به‌ملاحظه‌ی این‌که آیات خدا در" سبیل" وجود دارد، می‌شود ضمیر مؤنث هم به آن برگرداند. ألأمر فی‌التءنیث و التذکیر، سهلٌ. نکته‌ی دیگر عبارت اولئکَ لهُم عذابٌ مُهین است که دلالت بر حرمت می‌کند و حرمتش هم یکی از محرمات کبیره است. نکته‌ی بعدی هم این است که **وَ إذا تُتلی علیهِ آیاتُنا وَلّا** **مستَکبِراً کَأن لَم یَسمَعها کَأنَّ فی أذُنیهِ وَقرا فَبَشّرهُ بِعذابٍ علیم**، می‌گوید، همین‌ شخصی که مردم را برای گمراه کردن جمع نمود، وقتی که آیات‌الله بر او خوانده می‌شود نمی‌ایستد تا آیات الهی را گوش دهد و گویا اصلاً نشنیده است؛ در حالی‌که همه‌ی شرایط تکلیف در او جمع است و اگر می‌خواست، می‌توانست بهترین آدم شود. **فَبَشّرهُ بِعذابٍ علیم**.

ب: :" وَ یَتَّخِذَها هُزُوا" عطف بر یُضلّ است و این احتمال قوی‌تر است.